

تبعیضات نژادی لغو می گردد

قسمت دوم

در نخستین قسمت این مقاله شکنجه ها و آزارهایی را که بلال در راه اسلام تحمل می کرد و نیز طرز نجات او را خواندیم اینک با این مرد بزرگ بیشتر آشنا می شویم

او از آغاز، کودکی باهوش بود و قلبی حساس و پر عاطفه در زیر استخوانهای سینه اش می پیید؛ از نیرنگی محیط مکه تنفر داشت و اعمال و رفتار جهالت آلود مردم را نمی پسندید و از وجود قوانین ظالمانه رایج در آن شهر، رنج می برد.

نگاه تحقیر آمیز اشراف زادگان را به افراد ضعیف، کم درآمد، غریب و به ویژه به بردگان، نمی توانست تحمل کند، اما چاره ای هم نداشت. نزدیک به سی بهار را پشت سر گذاشت، اما تمام این مدت برای او خزانی طولانی به شمار می آمد،

«رباع» جوان سیاه پوست حبشی در خاندان «بنی جمح» به صورت یک برده زندگی میکرد و به دستور مولای خود «خلف» با کنیزی به نام «حمامه» ازدواج نمود، نخستین میوه این ازدواج پسری بود که او را «بلال» نام نهادند. بلال طبق قانون آنروز، برده متولد شد و برده زیست و از روزی که خود را شناخت سایه شوم بردگی را بر سر خویشتن دید و خود را برده ای سیاه پوست، خانه زاد خاندان «امیه بن خلف» مشاهده کرد.

خزانی که تندبادهای بی‌عدالتی، برگ درختهای شخصیت، انصاف، مردانگی و عدالتخواهی را زرد می‌نمود و می‌ریخت و می‌خشکانید! و تندرهای هولناک جنایات؛ نهالهای امید را می‌سوزاند.

در این هنگام بود که بعثت «محمد» (ص) همچون رویش بنفشه، که مزهٔ بهار می‌دهد، نویدی امید بخش به‌مراه خود آورد و با نسیمی روح‌پرور، در کانون فکر آزادبجویان، موجی برانگیخت.

«**بِلال بن رباح**» از تعالیم حیات‌بخش اسلام اطلاع یافت و به شدت به آن علاقه مند گردید و در این راه راه رنجها کشید و سرانجام آزادی خود را به دست آورد و توانست برای انتخاب راه زندگی تصمیم بگیرد.

راهی که او برگزید، پیکار مداوم در راه گسترش اسلام بود، اسلامی که استقلال و آزادی به اوازانی داشت.

در اسلام زمینه پیشرفت برای وی هموار گردید، ایمان راستین، سرشت پاک، قلب بی‌آلایش، روح مجاهد و عشق سرشاری که به پیشرفت اسلام داشت به او کمک می‌داد تا هر روز گامی فراتر نهد.

او مدتی خزانه داریت‌المال بود (۱) و هنگامی که قرار شد به هنگام نماز، اذان گفته شود، پیامبر گرامی (ص) وی را به عنوان مؤذن خویش برگزید و به امیرمؤمنان (ع) دستور داد، اذان را به بلال

یاد دهد.

زبان بلال کمی می‌گرفت و حرف «شین» را همچون «سین» تلفظ می‌نمود، روی این جهت برخی از مسلمانان خواستند در مورد انتخاب بلال خرده‌گیری کنند ولی پیغمبر (ص) فرمود:

«**سین بلال نزد خدا شین است**» (۲)

انتخاب بلال برای اذان گفتن به خاطر این بود که وی گذشته از صلاحیت اخلاقی، در وقت شناسی، اطلاع کامل داشت و در آن روزگار که هنوز ساعت اختراع نشده بود، وقتی بلال به صفحه آسمان نگاه می‌کرد، وقت دقیق را تشخیص می‌داد.

افراد دیگری نیز گهگاه اذان می‌گفتند اما پیامبر اسلام (ص) به مردم مدینه فرموده بود برنامه‌های نماز و روزه خود را از روی اذان بلال تنظیم نمایند او در کلیه فصول سال، سحرگاهان به طرف مسجد می‌آمد و کنار دیوار می‌نشست و لحظاتی به آسمان شفاف مدینه و ستارگان زیبا و چشمک‌زن می‌نگریست و پیرامون عظمت خدای جهان می‌اندیشید، هنگامی که سپیده صبح از کرانه خاور طلوع میکرد، پیش از آغاز اذان، از زرفای دل با خدای خویش به راز و نیاز می‌پرداخت و می‌گفت:

«**بار خدایا! تو را ستایش می‌کنم و سپاس می‌گویم، خدایا! از تو کمک می‌خواهم، مرا در راه گسترش آئین پاک اسلام یاری فرما همگان و مخصوصاً قریش را به این دین رهنمون -**

(۱) اسدالغابه ج ۱ ص ۲۰۶

۲ - سفینه البحار ج ۱ ص ۱۰۵

شو « (۱)

* * *

گردوغبار میدان «بَدْر» کم کم داشت فروکش می کرد، سپاه اسلام که کمتر از يك سوم سپاه قریش جمعیت داشت، با ابزار جنگی مختصر و ابتدایی، درپرتو نیروی شگرف ایمان، بردشمن پیروز گردید، آثار شکست بر قریش نمایان بود، برخی فرار را آغاز نموده و گروهی هنوز بطور پراکنده مشغول نبرد بودند.

«امیه بن خلف» با پسرش غرق در لباسهای پولادین، اسلحه در کف، در گوشه ای از میدان، متحیرانه ایستاده بودند، نمی دانستند چه کنند! آیا به جنگ پردازند یا فرار را برقرار ترجیح دهند؟ امیه چشمش به «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ» دوست دیرینه خود افتاد که اینک در جرگه مسلمانان بود، او را صدا زد، عبدالرحمن نزدیک او رفت امیه آهسته به او گفت:

— حضری به خاطر دوستی سابقمان؛ ما را نجات دهی؟

— می توانم شما را به عنوان اسیر بگیرم، تا بعدها چه پیش آید!

— بسیار خوب، در این صورت در مقابل آزاد ساختن ما، غرامت سنگینی به تو خواهد رسید. هنوز سخنان آنان تمام نشده بود که مرد لاغر - اندام سیاه پوستی با حربه ای که در دست داشت

فرارسید. آن شخص کسی جز «بلال» نبود!

ناگهان صدای بلال در میدان نبرد پیچید:

«یاوران خدا! این است امیه بن خلف، سرحلقه

کفر، روی نجات نبینم اگر او نجات یابد»

امیه خاطرات گذشته، شکنجه هایی را که به بلال داده بود، عربده های مستانه و نیشخندهای زهر آگین خود را به یاد آورد، قلبش لرزید زیرا این بلال که آن روز باناله های «أَحَدٌ، أَحَدٌ» او را خسته نموده بود، امروز چون شیرزیان، پیشاپیش گروهی از همزمان به سراغش می آید، تا خواستند آماده دفاع گردند بسا ضربتهای پی گیر مسلمانان از پای در آمدند و انتقام جنایات خود را پس دادند. (۲)

* * *

سال هشتم هجری بود، شهر مقدس مکه بدون خونریزی به دست مسلمانان فتح گردید، مسلمانان غرق در شادی و خوشحالی بودند و شکر خدا را بجا می آوردند، مهاجران که پس از چند سال؛ خود را در زادگاه خویش می دیدند، احساسات مبهمی به آنان دست داد.

خورشید بالا آمد و ظهر فرا رسید، همان موقعی که در سالیان پیش «بلال» وهم فکran او را کشان کشان به شکنجه گاه می بردند، آری درست در همان موقع، بلال به دستور پیغمبر (ص) بر فراز بام کعبه ایستاد و طنین نافذ و دلنشین صوت او در فضای مسجد الحرام، خانه های مکه، دره های پیرامون شهر و ریگزارهای

۱ - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۵۶

۲ - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۸۲

(نسب همه شما به يك زوج می‌رسد) و شمارا به ملتها و نژادهایی تقسیم نمودیم تا شناخته شوید - اینکه بر پایه نژادپرستی، خود را گرفتار افتخارهای موهوم نمایید - گرامی ترین شما نزد خدا درستکار ترین و پرهیزگار ترین شما است .

این پیام بر مسأله تبعیضات نژادی که از آغاز اسلام عملاً نفوذه بود ، بطور رسمی خط بطلان کشید .

* * *

مدینه غرق در اندوه و ماتم بود ، پیغمبر محبوب (ص) چشم از این جهان فرو بسته بود و مردم در سوگ اومی سوختند .

برخلاف تصور و پیش بینی بسیاری از مسلمانان ، جانشین تعیین شده پیغمبر (ص) خانه نشین گردید و ابوبکر بر مسند خلافت تکیه زد و . . .

هنگام نماز فرا رسید و مسلمانان به مسجد روی آوردند ، خلیفه در جایگاه پیغمبر (ص) و در پیشروی صفوف مسلمانان ایستاد ، چشمها به دیوار مسجد (آنجا که همیشه بلال اذان می‌گفت) دوخته شد و گوشها آماده شنیدن جمله پرشور «الله اکبر» بود اما بلال نیامد ، دیگری اذان گفت و نماز برگزار شد . در نخستین روزهای خلافت ابوبکر ، هر چه اصرار کردند ، بلال بیعت نکرد حتی دیگر اذان هم نگفت ، زیرا اذان گفتن را يك نوع به رسمیت -

داغ پیچید :

الله اکبر . . . الله اکبر
الله اکبر . . . الله اکبر

.

بلال اذان می‌گفت و تنی چند از مشرکان قریش که دیگر یارای ایستادگی در برابر سپاه توحید را نداشتند ، در گوشه‌ای خزیده ، چاره‌ای جز منفی - بافی نیافتند از این روبه متلک گویی پرداختند و باهم چنین گفتند :

- خوش به حال پدرم که پیش از امروز مرد !
و این آواز ناهنجار را نشنید !

محمد (ص) غیر از این کلاغ سیاه کسی را نداشت ؟

.

بیشتر آنان از این رو در شگفتی بودند و از خود می‌پرسیدند که : « چرا در این آیین جدید بردگان و سیاهان و مستمندان اینهمه احترام دارند ؟ ! »

سروش غیبی این آیه درخشان را به صورت پیامی برای همه انسانها (نه تنها مسلمانان) فرود آورد و پیامبر اسلام (ص) آنرا در اجتماع تلاوت نمود : (۱)

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ » (۲) : « ای انسانها ! ما شما را از يك مرد و يك زن آفریدیم

۱ - تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۱۳۶

۲ - حجرات ۱۳

اعمال انسان جهاد و پیکار در راه خدا است « از این رو آماده‌ام به منظور پاسداری از مرزهای کشور و مبارزه با دشمنان اسلام به شام روم و در آنجا مسکن گزینم »
و بدین گونه بلال محترمانه به شام تبعید شد .

و در جامعه مسلمانان از احترام خاصی برخوردار بود بدان گونه که در بسیاری اوقات او را با عنوان « **سَمِيْدًا** » (آقای ما) یاد می نمودند .

ولی روح این مرد آنقدر بزرگ بود که شیفته این موقعیت نشد و همواره تواضع و فروتنی خویش را حفظ کرد .

هنگامی که در شام بود ، برای خود و برادرش به خواستگاری دودختر رفت و به خانواده آنان چنین پیام داد :

« پیش از این ما دو نفر کافر بودیم ، خدا ما را هدایت فرمود ، برده بودیم خدا به ما آزادی داد ، مستمند بودیم خدا ما را بی نیاز کرد اینک از شما خواستگاری می کنیم ، اگر با ازدواج دخترانتان با ما موافقت کنید ، خدا را شکر و گرنه باز هم امید ما به خدا است (۱)

بلال در حدود سال ۲۰ هجری از جهان درگذشت و در «باب الصغیر» دمشق مدفون گردید .

شناختن دستگاه حاکمه می دانست ، و او حاضر به این کار نبود .

سرانجام روزی یکی از دوستان صمیمی خلیفه و دست اندرکاران خلافت ، گریبان این آزاد مرد را گرفت و کشان کشان به سوی مسجد آورد و با خشونت هر چه تمامتر به سراو فریاد کشید :

— آخر ناسپاسی و نمک نشناسی تا چند ؟ چرا به یاد آن روز نمی افتی که زیر شلاق ، شکنجه ، بیش از یک قدم با مرگ فاصله نداشتی و ابو بکر تو را نجات داد و آزادت نمود ؟ او چنین حق بزرگی برگردن تو دارد و تو امروز با وی بیعت نمی کنی ؟

— آیا آن روز به خاطر خدا بود که وسایل آزادی مرا فراهم کردی یا به منظور این گونه بهره کشیها ؟ اگر برای خدا بوده است ، دیگر شخصیت مرا نشکنید و دوش مرا زیر بار منت خم نکنید ؛ بگذارید آزاد باشم و اونیز از خدا پاداش بخواهد و اگر آن کار را برای غیر خدا انجام داده و انگیزه های انسانی در کار نبوده است ، رسماً بردگی مرا اعلام نمایید .
 و اما سخن از بیعت پیش آوردی ، بیعت کسی که پیامبر اسلام (ص) به دستور خدا به ما معرفی فرمود ، هنوز برگردن ما باقی است !

— در این صورت ، وجودت برای ما قابل تحمل نیست ، باید مدینه را ترک کنی . بلال فکری کرد و سر بلند نمود و گفت :

« رسول گرامی اسلام (ص) می فرمود : **«بهترین**